

مقاله هشتم ، منوچهر جمالی

**خرد انسان ، پیآیندِ همپرسی خدا و انسان باهمند  
همپرسی ، شالوده فرهنگ سیاسی ایرانست**

**خدا و انسان ، باهم میآمیزند،  
و خرد ( بهمن ) از آن میروید**

**خدا آبیست که در تخم جمشید (انسان)  
کشیده میشود**

**و بهمن (خردِ به ) ، از انسان ، میروید**

**رود وه دائیتی و جمشید**

در فرهنگ ایران ، پیدایش خرد ( و اندیشه هایش ) در انسان ، با آمیزش خدا با انسان ، کار داشته است . در فرهنگ ایران ، بن خرد کیهانی ، همپرسی ( دیالوگ ) است . اندیشیدن و همپرسی ، همگوهرنند . بی همپرسی ، نمیتوان اندیشید ، و بی چنین اندیشه ای ، نمیتوان جهان را آراست ( نمیتوان جامعه و حکومت را ایجاد کرد ) . همپرسی ( دیالوگ ) ، گوهر آفرینندگی کیهانست . ادیان سامی ، یهوه و پدر آسمانی و الله ، جهان را با « امر » خلق میکنند ، که استوار بر « همه دانی » آنخدایانست ( فلسفه نوری ) و تنفیذ امر ، نیاز به قدرت دارد . همه دانی و انحصار قدرت ، از هم جدا ناپذیرند . در فرهنگ ایران ، بنیاد جهان ، « خرد همپرس » است . پرسیدن ، تنها به معنای « سؤال کردن = وضع سؤال »

نیست . پرسیدن ، در فرهنگ ایران به معنای ۱- جستجو کردن و ۲- نگران حال دیگری بودن و پرستاری از جان دیگری کردنست . پس « خرد همپرس » ، خریدیست که باخردهای دیگر در اجتماع ، حقیقت را میجویند تا جان را بطور کلی بیرورانند و شاد سازند . حکومت و جامعه ، بر شالوده « خرد همپرس مردمان » قرار دارد ، نه برشالوده امر و قدرتی کسیکه دانش حقیقت را در انحصار خود دارد . با این مرزبندیست که پدیده « خرد » در فرهنگ ایران ، به کلی از پدیده « عقل » در ادیان سامی ، و ratio در فرهنگ یونان ، جدا میشود . خرد ، در گوهرش ، همپرس است . از اینجاست که بهمن یا هومن ، نگهبان حکومت و جامعه شمرده میشود . از اینگذشته ، خرد در فرهنگ ایران ، « از سراسر وجود انسان ، پدیدار میشود » ، و ویژه « سر و فراز تن » نیست ، که متناظر با آسمان است . حکومت سر برتن ، موازی با اندیشه حکومت آسمان بر زمین است . این اندیشه که خرد ، ویژه فرازتن یا سر است ، در الهیات زرتشتی به وجود آمد . اهورامزدا ازسرش ، آسمان را میآفریند . خرد ، فقط محصول بخش فرازین تن گردید . در حالیکه در فرهنگ اصیل ایران ، وجود انسان مرکب از چهار بخش یا چهار تخم بود ( متناظر با همان چهار نیروی ضمیر ، یا مرغ یا تیر چهار پر ) . ۱- بخش پائین پا و قوزک پا ۲- زانو ۳- شکم ( اندام تناسلی + معده + جگر + .. ) ۴- بخش بالائی تن . جمشید که بن و تخم همه انسانهاست ، از رودی میگذرد که « شیره کیهان ، که برابر با خدا نهاده میشود » در آن روانست . در سانسکریت این رود را کشی رود kshiroda مینامیدند ، که همان « خشه + رود = رود خانه شیر یا دریای شیر » باشد که از گاو افسانه ای سرچشمه میگرفت . این همان تصویر « شیر خوان » است . خدای دایه ، مجموعه همه شیرها و شیره ها و افشره هاست . خدای دایه ، رود یا دریا یا خوان ( چشمه ) شیره هاست . چنانکه مفهوم « آزار و خشونت » را با تصویری گرگی نشان میدادند که « جمع همه گرگهاست » . دایه جهان ، رود و دریای همه شیره هاست .

با گذر از این رود ، چهاربخش تن او ، این آب را میآهنجد ( جذب میکند) و میگوید و میروید ، و از آمیختن انسان و خدا ، بهمین ( به خرد ) از انسان ، پیدایش می یابد . خرد ، رویش این چهار تخم وجود انسان باهمست . اندیشه های انسان ، به انجمن خدایان راه می یابند ، چون روئیده از کف و قوزك پا + روئیده از زانو + روئیده از شکم + و روئیده از فراز تن انسان باهمند . این نکته در باره مفهوم « خرد » بسیار اهمیت دارد . هنگامی از « خرد » سخن میرود ، فروزه ها و نیازها و توانائیهای این چهار بخش تن ، باهم همکاری میکنند و اندیشه خرد ، پیایند هماهنگی این چهاربخش تن است . انسان با قوزك پا + با زانو + با شکم و با سینه و دل و سر ، میاندیشد . اندیشه خرد ، همانقدر از پاست که از شکم و از سر است .

رد پای این اندیشه در کتاب « مینوی خرد » بخش ۴۷ ، پاره ۸ تا ۱۰ با قیمانده است « خرد ، نخست در مغز انگشت دست مردمان آمیخته میشود ، و بعد نشستگاه و اقامتگاهش در دل و سپس جایگاهش در همه تن است ، همچون کالبد پای در کفش » . سراسر تن مانند کفشی است که خرد ، مانند پای در آن جای میگیرد . علت اینست که « کفش » ، یکی از تصاویر « زهدان » بوده است و تن ، همان معنای زهدان را دارد . پس خرد درست ، از تن درست ، میروید . خرد ، در هماهنگی این اندامهاست که بهمین میاندیشد . جمشید ( انسان ) ، چنین خردی دارد .

هنگامی که ما در پیش چشم داشته باشیم که این اندامهای انسان ، نه تنها متناظر یا همانند با بخشهای کیهان بودند ، بلکه بخشی از بخشهای خودکیهان و خدایان بودند ، درمی یابیم که در تن ما ، کیهان و خدایان باهم میاندیشند . الهیات زرتشتی ، کوشید که این اندیشه بزرگ را ، به همانندی و تشبیه تن مردمان ، با بخشهای گوناگون گیتی بکاهد ، ولی فرهنگ اصیل ایران ، براین باور بود که هر بخشی از تن انسان ، بخشی از کیهان و خدایان است ، که در انسان ، باهم آمیخته اند ، و درمرگ بلافاصله ، با خدایان و خورشید و ماه و تیر و آسمان ... میآمیزند و به اصل های خود بر

میگردند و به آنها می پیوندند . خدایان و جهان ایرانی ، گوهر آمیزنده است .

خدا ، اصل عشقست ( رود شیر = رود عشق و آمیزندگی ) و خدا ، وجودی بریده و جدا از انسان نمی ماند . مثلاً دو چشم انسان ، بنا بر آغاز بخش سیزدهم بتدهشن ، ماه و خورشیدند . به عبارت دیگر بخشی از ماه و خورشیدند . اساساً ماه و خورشید ، همان مجموعه چشمهای انسانها و جانورانند ( مانند تصویر رود و تصویر گرگ که در بالا از آن سخن رفت ) . و در پایان همین بخش ، پشم و موی انسان ، بخش امردادند . خون انسان ، بخش خرداد است . مغز انسان ، بخشی آرمیتی ، خدای زمین است . استخوان انسان ، بخشی از شهرپور است ، رگ و پی انسان ، بخشی از ارتا واهیش است ، گوشت انسان ، بخشی از بهمن است ، و جان انسان ، بخشی از اهورامزداست . البته این يك روایت زرتشتی است و این بخشها در روایت زرتشتی ، فقط متناظر با این امشاسپندانند . همین روایت که روایتی میان روایتهای گوناگونست ، مینماید که خدایان یا امشاسپندان ، که بخشی از اندامهای تن انسان شده اند ، باهم میآمیزند ، و خرد انسان ، از آنها پیدایش می یابد . با آسمانی ساختن اهورامزدا ، فراز تن ، اهمیت فوق العاده یافت ، و « پائین تن انسان » ، در الهیات زرتشتی ، کم کم بخش اهریمنی ساخته شد . بدینسان موبدان زرتشتی ، که میان این تنگ نظریها الهیات زرتشتی، و فرهنگ اصیل ایران، در نوسان بودند ، تناقضات فراوان در اسطورها ایجاد کرده اند .

باگذشتن « جمشید که تنش مرکب از چهار تخمست » ، بهمن یا « خرد به » پیدایش می یابد. پس خرد بهمنی ، خودش از همپرسی چهاربخش تن پیدایش می یابد . گوهر خرد بهمنی ، همپرسی اندامهای انسانیست . همپرسی یا دیالوگ ، در فرهنگ ایران ، مانند فرهنگ یونان ، تنها گفتگوی اندیشه های کله ها باهم نیست ، بلکه هم ریشه در « آمیختن خدا با انسان » ، و هم ریشه در « آمیختن همه اندامهای تن باهم » ، و هم ریشه در آمیختن همه

نیروهای ضمیر باهم دارد. این همپرسی و آمیختگی و هماهنگی سراسر اندام باهمست که « خرد بهمنی » میشود. به همین گونه از همپرسی چهاربخش ضمیر (بخش سیمرغی) انسان که با تن آمیخته است، « نریو سنگ » پیدایش می یابد.

در گزیده های زاداسپرم، بخش ۳۰ پاره ۴۵+۴۳ میتوان این نکته را یافت. معمولاً این اندیشه های فرهنگ نخستین، که از رویداد های آفرینش، حذف میگردند، در رویدادهای رستاخیز، باز تابیده میشوند. چنانکه در اسلام نیز این اسرافیل (خدای نی نواز، پیشوند اسرافیل، اسرو است که به معنای نی) است که در رستاخیز همه را با نایش (صور) زنده میکند. در این دوپاره گزیده های زاد اسپرم است که میتوان دید، نریو سنگ، جان + بوی + فروهر + روان را به هم می پیوندد، تا « در نیکی که به روان رسد، همگی شریک باشند و از یکدیگر نیرو و شادی پذیرند ». در اثر همپرسی و هماهنگی جان و بوی و فروهر و روان، هر چهار نیروی ضمیر، در شادی باهم شریک میشوند. شادی روان، شادی جان و شادی فروهر و شادی بوی (نیروهای شناخت و دانائی به روش جستجو) میشود. چنانکه آمد، که همه بخشهای تن و بخشهای ضمیر انسان، بخشی از خدایان و کیهان هستند، خواه ناخواه همپرسی بخشهای تن انسان، و همپرسی بخشهای درونی انسان، با همپرسی با بخشهای کیهان، و همپرسی بخشهای کیهان باهم، پیوسته اند.

اینست که نریو سنگ که همپرسی جان و بوی و فروهر و روان یک انسان میباشد، ضرورتاً، همپرسی جان و بوی و فروهر و روان همه افراد در جامعه است. و در اثر این همپرسی و آمیختگی اجتماعیست، که شادی هر فردی، شادی همه اجتماع میگردد. همپرسی تن و درون انسان، در ارتباط تنگاتنگ با همپرسی اجتماع، و با همپرسی کیهانیست. این « نریو سنگ »، خود همان « بهمن » است. الهیات زرتشتی که مجبور بود بهمن را از « اصل اصلها » بیندازد، گرفتار این اشکالات میشد. نریو سنگ، همان بهمنی بود که میان تن (آرمیتی) و درون (بخش

سیمرغی) نیز آشتی میداد، و آنها را باهم هماهنگ میساخت (سه ماه آخر سال که دی و بهمن و اسفند باشند درست بیان این ترکیبست، چون دی، سیمرغ است که بهمن آنرا با اسفند که آرمیتی است آشتی میدهد، و در این سه ماه سالست که انسان، پیدایش می یابد. به عبارت دیگر، بهمن در انسان آسمان را همپرس زمین میکند). تصویر «بهمن» در الهیات زرتشتی، بگونه ای ساخته شد که جا برای اهورامزدا خالی کند، و «صادر اول» از اهورامزدا گردد، نه اصل. اینست که گوهر انسان را در بندهشن بخش چهارم، از «بهمن» تهی ساخته اند، و او را فقط در گوهر گوسپند (جانوران اهلی و بی آزار) جای داده اند. آفرینش انسان، ویژه اهورامزدا گردیده است. بدینسان نام آشتی دهنده بخشهای درونی انسان، نریو سنگ ساخته شده است.

در بخش یازدهم بندهشن پاره ۱۷۷ میآید که «ایزد نریو سنگ پیام آور ایزدانست که به همه، پیغام او فرستد. با آن کیان و یلان به یاری دادن در گیتی گمارده شده است. درباره تخمه کیان گوید که او، آن را بیفزاید. چنین گوید که به سبب او است که تخمه کیان را از پیوند خدایان خوانند. نریو سنگ را فرای بخشندگی جهان است. زیرا به یاری او آن کیان و یلان، فرای بخشندگی و حکومت این جهان کردند». با این نریوسنگ = بهمن است که کیان، حکومت آرمانی جهانی را ساختند. این اندیشه با اندیشه ای که در شاهنامه میآید که بهمن، نگهبان تاج و تخت است، هماهنگ است. جدا ساختن «بهمن»، از گوهر انسان (در بندهشن بخش چهارم، پاره ۳۴)، سبب ایجاد تناقضات فراوان در سراسر الهیات زردشتی گردیده است.

البته وجود بهمن در تصویر نخستینش، ناهماهنگ با ادعای پیامبری زرتشت، و دستگاه قدرت موبدی، و ولایت فقیهی که بر شالوده آن ساختند، بود. در این تصویر، میشد زرتشت را به کردار، دایه (ماما و قابله اندیشه ها و زیاننده خرد) پذیرفت. برای آنکه از زرتشت، پیامبری به تصویر خود بسازند، با مسئله «همپرسی خدا با انسان که جمشید بود»، سخت گلاویز بودند،

و میکوشیدند که « همپرسی با خدا » را به « دیدار = لقا با خدا » بکاهند . حتا در مورد خود زرتشت هم میکوشیدند که این کار را بکنند . بدینسان موبدان زرتشتی ، مقوله و مفهوم « همپرسی » را ، که شالوده فرهنگ اجتماعی و سیاسی و دینی بود ، چنان سطحی و کم معنا و پوچ ساختند ، که امروزه ایرانشناسان و پژوهشگران ایرانی ، آنرا به آسانی نادیده میگیرند ، و نمیدانند که زیر این مقوله ، بزرگترین گنج فرهنگ ایران نهفته است ، و غالبا همپرسی را ، به « همسخنی = گفتگو و گپ زدن یا دیدار » ترجمه میکنند ، و خوشمزه اینست که به خاطر هیچکدام خطور هم نکرده است که این ویژه ، قرابتی با دیالوگ یونان دارد . بویژه که این پیشوند « هم = هاو = هه و » معانی ژرف و مهمی میآفریند . چنانکه همکشور ، به معنای « شهروند جهانی » است . همبوسی ، به معنای حامله و آبستن کردن است . «همال» به معنای برابر ( هم + آل ) است .

در کردی هه فالآ ، جشن عروسی است که معربش ریشه واژه « محفل » است . هه فال بچوک ، رحم + جفت جنین + کیسه آب زائو است . هه فالزا ، دوقلو است . هه ف جفات ، همکاردر انجمن است . آرمان زرتشت اینست که خودش و هرانسانی « همپرس اهورامزدا » بشود . ولی این حضرات ، از این اصطلاح ، به قول معروف ، مثل جن از بسم الله میترسند . علت هم اینست که تصویری را که از اهورامزدا و زرتشت و انسان ساخته اند ، برضد چنین مفهومی از همپرسی است ، که به همگوهری اهورامزدا و انسان میکشد . در حالیکه خودشان ، تصویری از اهورامزدا کشیده اند ( اساطیر ، مقاله یکم ، دکتر عفیفی ) که اهورامزدا ، جهان و انسان را از تن خودش میآفریند . ولی جای بسی افسوس است که برآیندهای این اندیشه را ، در دین و اجتماع و سیاست و هنر ، نادیده گرفته اند و میگیرند .

داستان ( بُنداده = اسطوره ) گذر جمشید از رود وه دایتی ( به + دی = زخدای به ) ، و از آن ، « خرد بهمنی » پیدایش می یابد ، که به زرتشت نسبت داده شده است ، همان نقشی را در فرهنگ

اصیل ایران بازی میکرده است ، که داستان آدم و حوا در تورات ، و خوردن از درخت بینش برغم تحریمش . پس از گذر جمشید از رود خدا ، و پیدایش بهمن از او ، جمشید به انجمن خدایان راه می یابد ، تا « در انجمن خدایان همپرس خدایان بشود » . خرد بهمنی ، تفاوت میان خرد انسان و خرد خدا را از بین میبرد . پیایندهای این بن داده ، هم برضد مفهوم پیامبر و رسول و مظهر الهی و واسطه میان حق و خلق بوده است ، و هم برضد حکومتی بوده است که فراز جامعه قرار گیرد ، و برابریش را با مردمان از دست بدهد . جمشید ، بن همه مردمان بوده است . عبور جمشید از آب ، بیان عبور هر انسانی از آبیست که پیکر یابی خداست . ولی عبور اختصاصی زرتشت که پیامبر است ، معنی داستان را به کل مسخ میکند . بینش بهمنی که « بینش در تاریکی ، و یافتن چشم برای دیدن دورهای زمانی و مکانی است » ، در اینجا برای پیش بینی « سه ظهور آینده » بکار برده میشود . همین کار را با بهمن یشت کرده اند .

بهمن یشت اصلی را از بین برده اند ، و « زند و هومن یسن » که باقیمانده است ، برای همین پیش بینی های آینده و ظهور منجیان زرتشتی بکار برده شده است . داستان ( بن داده ) همپرسگی ، در گزیده های زاد اسپرم بخش ۲۱ بدینسان میآید « پس از سپری شدن پنج روز جشنزار ، ماه اردیبهشت ، روز دی به مهر ( روز پانزدهم ، بامداد زردشت برای کوبیدن هوم به کناره آب دانیتی فراز رفت که به سبب دیدار ( همپرسگی ) در آنجا ، رد آبهاست . عمق آب تا چهارخانه بود و زردشت بدان بگذشت . نخست تا ساق پای از ، و دوم تا زانو ، و سوم تا محل جدا شدن دوران ( کشاله ران ) و چهارم تا گردن . نشان این بود که دین او چهار بار به اوج رسد که تجلی آن با زردشت ، هوشیدر ، هوشیدر ماه ، سوشیانس است . هنگامی که از آب بیرون آمد و جامه پوشید ، آن گاه بهمن امشاسپند را دید به شکل مرد نیکچهر ، روشن ، برازنده که موی گزیمه ( فرقدار ) داشت ... جامه ای که مانند ابریشم بود ، پوشیده داشت که هیچ بریدگی و درز در آن نبود ، چه



خود روشنی بود ..... بهمن به زردشت فرمود که که بالا رو به سوی انجمن مینویان ! آن اندازه را که بهمن به نه گام رفت ، زردشت به نود گام رفت و هنگامی که نودگام رفته بود، انجمن هفت امشاسپند را دید... اتجمنگاه در ایرانویچ بود ... زردشت نماز برد ... و در جای پرسشگران بنشست .

این موبدان برای اینکه همپرسی را که آرمان زرتشت درگاتا هم هست ، از بین ببرند ، حتی زردشت را نیز از آن محروم میسازند ، و او را در پایان « در جایگاه پرسشگران می نشانند » . مسئله همپرسی ، برای آنها فوق العاده خطرناک بود ، چون « همپرسی » که از تصویر « آمیختن آب با تخم ، و جذب آب بوسیله تخم در درون خود ، و روئیدن گیاه یا بینش از تخم » برآمده بود ، هنوز در اذهان ایرانیان ، تصویر جمشید ، و آمیختن با خدایش را از سر زنده میکرد .

پنج روز جشنزار ، پنج روز جشن گاهنبار است که ۱۰ = آبان ( آناهیتا ) ۱۱ - خور ۱۲ - ماه ۱۳ - تیر ۱۴ - گوش ( گوشورون = فرخ = خرم ) است که همان هفته دوم ماه است . این پنج خدا با هم « تخم پیدایش آب در گیتی » هستند . آسمان ابری ( سیمرغ ) پس از چهل روز که خود را میگسترد ، تخمی بار میآورد که تخم آب باشد . سیمرغ ، تخم آب را میافشاند . جمشید از نخستین تراوش تخم آب از سیمرغ ، در روز بعدی که روز پانزدهم باشد میگذرد . اگر به روزهای هفته نگریسته شود ، دیده میشود که این روزها « ۱۷ - سروش ۱۸ - رشن ۱۹ - فروردین ( ارتا فرورد = سیمرغ گسترده پر ) ۲۰ - بهرام ۲۱ = ۲۱ - رام » میباشند و « فروردین + بهرام + رام » ، باهم ، همان « بهروج الصنم = مردم گیاه = مهر گیاه = هه سن بیگی » هستند .

تخم انسان پس از تخم آب قرار دارد . سروش و رشن ، خدایان زایاننده و پدیدار سازنده این بهروج الصنم از انسان هستند . و این روزها ، همان روزهای گاهنبار پنجم هستند که دراصل تخم انسان بوده است . از سوئی در بندهشن با دقت میتوان دید که سه گاه هر شبی ۱ - اوزرین ( رام ) ۲ - بهرام + ارتا فرورد و ۳ -

سروش و رشن است ، که این همانی با « تخم انسان » دارند ، ولی این تخم ، تخمیست که هرشب نهاده میشود ، و هر روز ، گیتی نوینی از او پیدایش می یابد . تخم انسان ، این همانی با تخم کیهان دارد . کیهان و انسان ، همگوهرند . از همپرسی این خدایانست که هرروز ، کیهان از نو پیدایش می یابد ، و از همبرسی همین خدایانست که هر انسانی پیدایش می یابد . انسان و کیهان از همپرسی « سروش + رشن + فروردین ( ارتا ) + بهرام + رام » میرویند . البته این خدایان ، همه پیدایش « اصل اصلها » هستند که بهمن یا هومن باشد . هومن در این خدایان پدیدار میشود ، ولی خودش همیشه گم و ناپیدا است . این داستان ، آکنده از معانی غنی و ژرف است ، که نیاز به بررسی های فراوان دارد . مثلاً با جذب شدن پنج خدای آب در پنج خدای بن انسان ، خرد بهمنی در انسان پدیدار میگردد . یا مثلاً هر کدام از چهار بخش اندام انسان به کدام از این خدایان متعلقست . کدام خدا ، در کدام بخش از تن انسان ، و در کدام بخش از ضمیر انسان ، چهره به خود گرفته است ؟ این مسائل يك به يك در فرصت های دیگر بررسی خواهند شد .